May 2016 AWAKENING Issue # 87

حمایت از حیوانات،
نباتات و جمادات آری
حمایت از آخوندها
نه

بیداری

ماهنامه‌ی شماره‌ی ۸۷ کانون خردمداریِ ایرانیان

سال شانزدهم ـ اردیبهشت ۲۵۷۵ ـ ۱۳۹۵ عربی اسلامی

پس از رفتن آخوندها، ایران
بهشت می‌شود
اگر
کنترل جمعیت اجرا شود

شماره‌ی ویژه‌ی سپاسگزاری از دکتر محمد علی مهرآسا

سیاوش لشگری

دکتر محمدعلی مهرآسا، پهلوانی از کوهپایه های زاگرس «پاله وانی کوردستان»

گویی همین دیروز بود که در یک خانواده کوچک سنندجی، شهری به‌دور از مرکز و بدون داشتن مقدورات پیشرفته رفاهی و فرهنگی، فرزند پسری به‌دنیا می‌آید و چشم به‌جهان می‌گشاید که پدرش او را بجای فرستادن به مدرسه، راهیِ مکتب خانه می‌کند تا از او یک قرآن خوان مشهور و یک مسلمان با ایمان بسازد، از آن سالها نزدیک به هشتاد سال می‌گذرد، سالهایی که ایران در حال زیر و رو شدن و عوض کردنِ چهره بود، در آن خانواده «محمدعلی» فرزندی است که از بیماریهای رایج جان سالم بدر می‌بَرَد، در حالی که خواهر و برادرانش در اثر بیماری‌های گوناگون یکی پس از دیگری جان میبازند و از دست می روند. در آن روزگار هیچ پیشگویی، هیچ پیامبری و هیچ خدایی نمی‌توانست سرنوشت محمدعلی خُردسال را پیش بینی کند که پای او از کنج مکتب ملاباجی سنندج به‌کلاس های دانشکده پزشکی و داروسازی تهران برسد و پزشک شود، جنب خانه شاه داروخانه دایر کند و ساکن شود و آرام بخش آلام مردم گردد.

اگرچه هوش وافر و استعداد ذاتی و تلاش خود او برای صعود به قله های پیشرفت و کسب دانش از یک سو مانده در رویه‌ی ۳



دکتر محمدعلی مهرآسا

پاسخی به کتاب «هارون یحیی» در مورد معجزات قرآن!

آقای (پ ـ ع) در کتابش نوشته است:
«همانطور که می دانیم یگانه منبع روشنایی در منظومه شمسی، خورشید است. با پیشرفت تکنولوژی ستاره شناسان

دریافتند که ماه منبع روشنایی نبوده بلکه صرفاً روشنایی خورشید را منعکس می‌کند و از خود نوری ندارد. البته این مطلب اکنون برای ما به‌طور واضح و شفاف ثابت شده است ولی برای مردمان ۱۴۰۰ سال پیش (در عصر نزول قرآن) واقعاً بسیار سخت بود کسی بتواند به مصنوعی انعکاسی بودن نور ماه پی ببرد و دریابد نور ماه از خودش نیست و بازتاب خورشید است» و چند آیه را هم در تأیید آورده است.

نخست برای چندمین بار بگویم من درک نکردم و نمی‌کنم که این آقای نویسنده مسلمان متعصب از چه چیز هراسیده که نام اصلیِ خود را ننوشته و تنها به دو حرف «پ ـ ع »برای شناخت خود بسنده کرده و به‌این جهت معلوم نیست کیست و چه کسی است. زیرا او به زعم خود در متن قرآن به‌کشف و شهودی رسیده که باعث خوشحالی سران حکومت اسلامی ایران و گروهایی شبیه داعش می‌شود!

اما:

او از دو سوره نوح و یونس دو آیه آورده است که ضامن و اثبات سخنش باشد. از سوره نوح آیه ۱۶

«و جَعَلَ القَمرَ فیهنَ و جَعَلَ الشمس سِراجاً»

آقای (پ ـ ع) بدون آنکه آیه قبلی راکه مربوط به همین مطلب است بیاورد، این آیه را نوشته که گواه آن دانشمندان ذهن مغشوش مورد نظر او باشد. آیه ۱۵ از همین سوره می‌گوید: «آیا ندیده‌اید که خداوند هفت آسمان را بر روی هم آفرید؟» خوب جناب آقای (پ ـ ع) نخست به ما این هفت طبقه آسمان راکه بر روی همند، نشان بده آنگاه دروغی سرهم کن از دانشمندان ستاره شناس که به تازگی پی به‌انعکاس نور خورشید در ماه بُرده‌اند! هفت آسمان قرآن یکی از آن مهملات و جفنگ هاست که شما و امثال شما خیلی ساده از برابرش می‌گذرید و هیچ به‌مهمل و جفنگ بودنش نمی‌اندیشید. همان دانشمندان ستاره شناس نه هفت طبقه دیده‌اند و نه آسمانی که قرآن به آن اشاره دارد. آنها کیهانی یافته‌اند بی انتها دارای میلیونها کهکشان وَ هرکهکشان دارای میلیاردها ستاره ثابت و سیاره است. و میلیونها خورشید هم جسته‌اند. اما شما این خزعبلات قرآن را می بینید و به‌خاطر اعتقاد بی جایتان به موهومات دین از آن چشم می پوشید و هیچ اشاره‌ای به‌این مهملات نمی‌کنید. معنی این آیه هم دنبال همان آیه ۱۵ است که می‌گوید: و ماه را در میان آنها قرار داد و خورشید را هم مثل چراغی فروزان قرار داد.

و از سوره یونس بخش کوچکی از آیه ۵ را آورده است:

«هوالذی جَعَلَ الشمس ضیاءً و القمر نوراً...»

در صورتی که آیه بیشتر از این مقدار است و چنین است: «هوالذی جَعَلَ الشمس ضیاءً و القمرَ نوراً و قَدرَهُ منازل لتعلموا عَدَدَ السنین و الحساب ما خلق‌الله ذالِکَ الاّ بالحقِ یُفَصِلَ الأیات‌لقوم یعلمون» معنی:

او قرار دادَ (یعنی در همان هفت آسمان) شمس روشنیزا و قمر نورانی را تا شما به واسطه آنکه آنها در منازل مختلف قرار می‌گیرند حساب ماه و روز را بدانید. آقای پ ـ ع می‌فرماید کسی تا آن روز پی به‌مصنوعی بودن انعکاس نور در ماه نداشت!! این در حالی است همان موقع ایرانیان و اروپاییان با سال خورشیدی اوقات و تاریخ را معین می‌کردند؛ ولی حضرت (پ ـ ع) نامی از آن نمی برد و اشاره‌ای به آن ندارد.

خواننده‌ی گرامی نخست توجه فرمایید پی بُردن به انعکاس نور خورشید توسط ماه، کار دانشمندان جدید نیست و این موضوع قبل از سقراط و افلاطون توسط فیثاغورس بیان شده است. و محمد نیز که بر خلاف گفته شیفتگانش باسواد بوده و در مسافرتهای تجارتی‌اش به روم قدیم یا شامات فعلی این گونه مطالب را از کشیشان و کاردینالهای عیسوی می‌شنید و حفظ می‌کرد. پس سه هزاره از این کشف می‌گذرد و مربوط به‌دانشمندان و ستاره شناسان جدید نیست. در ضمن آقای نویسنده محترم ممکن است بفرمایید، انعکاس مصنوعی یعنی چه که نوشته‌اید به‌مصنوع انعکاسی بودن نور؟ انعکاس همه‌اش نور مصنوعی است. مگر انعکاس طبیعی هم داریم؟

بعد بخشی از سوره‌الشمس را آورده است و آن را نیز شاهد اثبات قرار داده است.

«والشَمس و الضُحاها ۱ والقَمَرِ اذا تَلاها ۲»

معنی: سوگند به خورشید و درخشش‌اش ۱ سوگند به‌ماه که به‌دنبال آن می‌آید ۲. کی چنین است و ماه به‌دنبال خورشید می‌آید؟ آنها حدود ۳۰۰ میلیون کیلومتر باهم فاصله دارند. ماه شبهای بعداز پانزدهم ماه قمری گاه چند ساعت و در روز آخر نزدیک روز طلوع می‌کند. و حتا بعضی روزهای پس از پانزدهم، ماه راکمرنگ در آسمان که با خورشید روشن شده است و قرص کامل نیست، همراه با خورشید می‌بینیم.

پس شما آقای محترم (پ ـ ع) کشف جدیدی نکرده‌اید و قرآن نیز معجزه نکرده بل کشف و سخنان دانشمندان قدیم را بازگو کرده است. این را بدانید که کتاب مورد نظر شما، جز دروغ و مهمل و خدعه، چیزی در محتوا و متنش نیست!

فرض کنیم خدای شما، خیرخواه و قادر مطلق است. پس چرا جلوی شرارت ها و ناهنجاریها را نمی‌گیرد؟ یا نمی‌تواند پس قادر مطلق نیست یا نمی خواهد پس خیرخواه انسان نیست.

رها شاعر

مانده از صفحه‌ی نخست

و فداکاری بیش از حد مادرش از سوی دیگر باعث اصلی موفقیت‌های او بود، اما قدر زحماتی را که دولتمردان دوران دو پهلوی، نخست وزیران و وزیران و وکیلان و فرهنگیان برای رساندن چنین فرزندی به‌آرزوهای خود و مدارج عالی تربیتی و علمی کشیدند نباید هیچگاه فراموش کرد.

و اینک محمدعلیِ نوجوان، شده است دکتر محمد علی، که او هم به‌کمک هم نسلانِ خود در راه سازندگی ایران تلاش می‌کند، تا این که طوفان انقلاب برمی‌خیزد و زندگی او را هم مانند زندگی بسیاری دیگردر هم می‌پیچد و درهم می‌ریزد. و از آنجا که این پهلوان کُردستانی بی‌نهایت درست کردار است در بحبوحه‌ی شکل گیری انقلاب او را که یک فرد ملی نیز محسوب می‌شد، دولت جدید به‌استانداری کردستان برمی‌گزینند. اما پس‌از حدود ده ماه که دکتر مهرآسا متوجه می‌شود انقلاب آن رخداد میمونی نبود که انتظارش را می‌کشید و به گروگان ملایان درآمده است ناچار به‌ترک خدمت و حتا از بیم جان مجبور به‌ترک ایران می‌شود. از آن روزتاکنون که بیش از سی سال می‌گذرد او نتوانسته به‌میهن و زادگاهش برگردد مگر به‌ازای از دست دادن جان و یا رفتن به زندان باشد. ما این شماره بیداری را به این پهلوان راستین مبارزه با خرافات و موهوماتِ دینی پیشکش کرده ضمن تجلیل از زحمات‌اش قدر او را گرامی داشته و به ستایش او می‌نشینیم. قرار بود چند تن از دوستان و آشنایان از خاطرات خود با او برای این شماره بنویسند که مطالبشان نرسید و فرصتی شد که بجای آنها من خاطرات آشنایی خود را با دکتر مهرآسا خلاصه و فشرده بنویسم.

برای رسیدن به‌این چگونگی ناچارم حدود ۲۰ سالی به‌عقب برگردم که دکتر مهرآسا را در نخستین بار در شب های شعر و سخن خانم هما احسان برنامه ساز برجسته رادیو تلویزیون ایرانِ گذشته که درکالیفرنیا منطقه اورنج کانتی برقرارکرده بود ملاقات کردم. پس از آنهم در چند جلسه فرهنگی و سیاسی او را به همراه همسر ارجمندش بهجت خانم دیده بودم. در همین‌جا بگویم دکتر مهرآسا در هیچ گردهمایی اعم از فرهنگی یا سیاسی بدون بهجت خانم دیده نمی‌شود، بانویی که از بدِ روزگار سالهاست با چندین بیماری سخت دست به گریبان است اما چون سدّ سکندر وکوه دماوندکه بهتر است بگویم سدّ ژاوه وکوه شاهوی کردستان در همه‌ی کارهای سیاسی و فرهنگیِ شوهرش درکنار او ایستاده است و دکتر مهرآسا نیز در پرستاریِ از همسر نازنین‌اش روزی، ساعتی و دقیقه‌ای را فروگذار نکرده است. این زوج، نمونه‌ای کم نظیر از یک خانواده گرم و پُراز عشق مخلصانه است که متأسفانه در میان خانواده های ایرانی زیاد دیده نمی‌شود، آنها با همه‌ی سختی هایی که در انقلاب و پس‌از آن در غربت داشته‌اند فرزندانی هنرمند و روشنفکر به جامعه تحویل داده‌اند. از سختی های دوران تبعیدشان باید به‌خاطرات زندگی دکترمهرآسا که در حال نوشته شدن است مراجعه کرد تا او و همسرش را بهتر و بیشتر بشناسیم و اوج یک همگامی و همکاری و عشق واقعی را در یک خانواده ببینیم و به‌آفرین گویی شان برخیزیم.

برگردیم سرِ آشنایی ما و همکاری دکترمهرآسا با «بیداری» و ارزش کار او در مقایسه با دیگران.

در همان زمانی که دکتر مهرآسا راگهگاه اینجا و آنجا می‌دیدم او در مجله‌ای به‌نام پیام آشنا که زمانی نشریه خوبی بود مقاله می‌نوشت و بیشتر نوشته هایش محور مسایل سیاسی روز ایران بود وگهگاهی هم که از دست مدیر مجله آقای جواد مصطفوی در می‌رفت یا متوجه موضوع نمی‌شد و شاید هم نادیده می‌گرفت دکتر مهرآسا به روشنگریِ اسلام می‌پرداخت و این همزمان بود باکاری که ما با تاسیس کانون فرهنگی خرافه زدایی بطور جدی و مداوم آغازکرده بودیم و برای گسترش کار به آگاهان بیشتری مانند دکتر مهرآسا سخت نیازمند بودیم.

در آن زمان چند سالی بود کانون فرهنگی خرافه زدایی توسط عده‌ای از روشنفکران مبارز که پیش از آن انفرادی کار می‌کردند در منطقه جنوب کالیفرنیا تاسیس شده بود، که تک‌تک آنها را من پس از دو سال گفتگو گردهم آورده بودم تا بالاخره کانون را تاسیس کردیم. کاری بود که درگذشته روشنفکران ایران به‌صورت انفرادی انجام می دادند، یعنی یک نویسنده می‌نشست و در خلوت خود کتابی یا مقاله‌ای می‌نوشت و روشنگری می‌کرد، و امر خرافه زدایی هیچگاه تا به‌آن روز بصورت دستجمعی و علنی و سازمانی انجام نگرفته بود. دلیل من برای خانم ها و آقایان این بود «تا زمانی که ما تک‌تک به‌مبارزه با خرافات بپردازیم همه در معرض خطر آسیب دیدن و حتا خطر مرگ قرار داریم، اما هنگامیکه ما گروهی به‌این کار بپردازیم به‌مراتب خطرکمتری برای هرکس بوجود خواهد آمد، چون همه ما راکه نمی‌شود از میان بردارند» با همین استدلال واقعی و ساده توانستم این کانون را براه‌اندازم از مشکلات زیادی که در راه ایجاد این کانون داشتم می‌گذرم که ربطی به‌این نوشته ندارد. در کانون مرا مامور کردند با فرهیختگان و روشنفکران شناخته شده‌ی دیگر تماس بگیرم و آنها را برای همکاری دعوت کنم. با یاری دوستان افرادی را در نظرگرفتیم که با آنها تماس بگیریم. از جمله آن افراد دکتر مهرآسا، مهندس بهرام مشیری، دکتر لطف‌اله روزبهانی دکتر حسن انداچه، داوود رمزی، جمشید نوری، دکتر نادر آزاد راد، مهندس حسن فیروزی، دکتر بهمن نادری، مهندس

نادر پیمایی و چند تن دیگر بودند. من به‌همراه خانم سرور که خود از پیشگامان خرافه زدایی بود با تک‌تک این افراد تماس گرفتیم که خوشبختانه بجز یک نفر «آقای مهندس بهرام مشیری» بقیه همه پاسخ مثبت و آری دادند و در جلسات ما به‌تفاوتِ زمانی شرکت کردند و برخی در نوشتن آرمان و اساسنامه‌ی کانون، ما را با نظرهای خود یاری دادند. اعضای اصلی و مؤسس که در همه جلسات بطور مرتب و جدی شرکت داشتند عبارت بود از دکتر احمد ایرانی، دکتر هوشنگ سلیمانی نژاد، خانم ها سرور سهیلی، آزاده آزاد، مریم رستگار، منیژه سلیمانی نژاد، آقایان رضا بزرگزاد، مهدی صحرایی، الکس رفیعی، آرمن ساگینیان و خود من سیاوش لشگری، چندی بعد هم آقای فرخ بقراطی به‌ما پیوستند. ضروری است گفته شود آقای مهندس مشیری در آن زمانها بکارهای دیگری در رادیو مشغول بود وکلاً به مسایل دینی و خرافی نمی پرداخت، ما ایشان را از نظر دانش و آگاهی های تاریخی از جمله داستان واقعی و دقیق حمله اعراب به‌ایران نیاز داشتیم که پاسخ ایشان به ما این بود که «با دین مردم و اسلام چکار دارید!» ایشان در رادیو بیست و چهارساعته به‌مدیریت آقای اسداله مروتی در برنامه آقای تورج فرازمند تفسیر اقتصادی و بعدش در برنامه آقای حسین مهری از تاریخ و تاریخچه موسیقی در ایران آگاهی های جالبی ارائه می‌داد. رادیوی ۲۴ ساعته را آقای مروتی در سال ۱۹۹۲ از آقای دکتر حسین حقیقی خریده بود، دکتر حسین حقیقی هم که آغازگر کار رادیو در لس‌آنجلس بود آن را در سال ۱۹۸۸ در «گلندل» لس‌آنجلس براه انداخته بود. در رادیوی ۲۴ ساعته‌ی آقای مروتی، آقای تورج فرازمند هم پس‌از دیدن نشریه بیداری بما اعتراض نمود که با دین ملت مسلمان چکار دارید و در چندین برنامه ازکار ما انتقاد کرد. ولی خوشبختانه اهداف کانون مورد استقبال عام و مردم قرارگرفت، چون نیاز مبرم زمانه بود و دیر یا زود باید انجام می گرفت. اینک ۴ سالی از آغازکار کانون می‌گذرد و هر ماهه در این سالها برای آشنایی مردم با اهداف کانون جلسات سخنرانی عمومی برپا کرده‌ایم. از جمله کسانی که درکانون برای مردم سخنرانی کرده‌اند خانم تسلیمه نسرین بنگلادشی بود که از اروپا آمد ، دکتر نیود و رئیس آته‌ئیست های آمریکا، دکتر مسعود انصاری که تا آن روزها بنام دکتر روشنگر کتاب می‌نوشت وکسی او را ندیده بود، دکتر مرتضا میرآفتابی، دکتر احمد ایرانی، دکتر فضل‌اله روحانی و بسیاری دیگر بودند، سلمان رشدی را هم دعوت کرده بودیم از اروپا آمد تا نیویورک مقامات امنیتی اجازه ندادند او را که خمینی به اعدام محکوم کرده بود در یک جمع از ایرانیان حاضر شود و برگشت و رفت. اینک سال ۲۰۰۳ میلادی در ماه جولای هستیم که کانون نخستین شماره نشریه خود را بنام «بیداری» منتشر می‌کند و برای همکاری با آن دست به‌سوی چند نویسنده و پژوهشگر درازکردیم و مقالاتی از آنها را برای بیداری خواستیم، در این مرحله هم آقای مشیری همان پاسخ نخستین را بما داد اما دکتر محمدعلی مهرآسا که در مجله پیام آشنا مشغول بود پذیرفت بطور منظم برای بیداری بنویسد، از شماره پنجم بیداری نام دکتر محمدعلی مهرآسا زینت بخش دائمی صفحه نخست نشریه شد وتا امروز که شماره ۸۷ را در دست دارید و بدون وقفه برای آگاه کردن مردم با وسواس زیاد نوشته است و چقدر هم خوب و مؤثر بوده است، خوانندگان بسیاری عاشق قلم و نوشته های او هستند و البته دشمنانی هم یافته است که تعدادشان کم نیست مانند کسانی که بدون کوچکترین اندیشه باورمند به‌اوهام دینی شده‌اند. پس از یکی دو شماره از نوشتن دکتر مهرآسا در بیداری نگذشته بود که مدیر ماهنامه پیام آشنا به او می‌گوید یا در پیام آشنا بنویسید یا در بیداری که دکتر مهرآسا بیداری را ترجیح داد و برگزید. در حقیقت جایی را انتخاب کرد که جای او بود و باورهای روشنفکرانه او را به‌خوبی بازتاب می داد، بدون سانسور و بدون ترس از آگهی دهندگان ، یک سالی از انتشار چند شماره بیداری گذشته بود که خبر خوشحال کننده‌ی آمدنِ آقای مشیری به جمع روشنگران دین و خرافات را شنیدیم البته نه در جمع ما، خودش تنهایی با برنامه‌ی تلویزیون و چه جانانه بکار روشنگری پرداخت و خیلی هم تند و تیزتر از ما پیش رفت، ماهم به سپاس از او یک شماره ویژه بنام او منتشر کردیم.

نوشته های منحصر به فرد و جانانه دکترمهرآسا در بیداری، امروز در سراسر جهان و در خانه بسیاری از ایرانیان جا گرفته است و همان نوشته ها بود که به یاری انسانی فرهیخته از یاران بیداری به‌صورت کتاب درآمد و داشتن آن را «بررسی و تاملی در کتابهای مشهور به آسمانی قرآن» در خانه هر ایرانی توصیه می‌کنیم. قسمت بزرگی از موفقیت های «بیداری» از قلم توانای دکتر محمد علی مهرآسا بوده است مردی دوست داشتنی، میهن پرست، عاشقِ خانواده، منظم، بسیار رُک و راستگو، منصف، براستی او یک پهلوانِ راستین کرد ایرانی است. به‌دوستی و همکاری با او خوشحالیم و افتخار می‌کنیم. برای او و همسر مهربانش تندرستی و عمر دراز آرزومندیم. بار دیگر از همه زحماتی که برای اعتلای نام ایران و ایرانی کشیده است برای همیشه سپاسگزارش هستیم.

ماه ندونه بیت، ته مه نت دری ژ بی ت، خوه شه مان ده وی پاله‌وان



جناب لشگری

از ایده حضرتعالی در مورد تجلیل از جناب دکتر مهرآسا سپاسگزار میباشم.
نخست باید عرض نمایم، افتخار آشنایی و دوستی بنده با ایشان سالیان زیادی است، ادامه دوستی بعلت خصوصیات و محسنات اخلاقی ایشان بوده، بدون تعارف باید بگویم، نامبرده انسانی فرهیخته و ایران دوست می‌باشد. در صداقت او که همیشه با شهامت بوده، هیچگونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد، نوشتارش همیشه از درون دل و با واقعیت بوده و بهمین خاطر به عمق دل هم می‌نشیند. میهن دوستی او همین بس که ایران عزیز را به یک پارچکی تمام میخواهد، با توجه به قومیت کردی ایشان. مطالعات دینی وسیعی دارد، نمونه آن عریان کردن اسلام واقعی و با دلیل و منطق و با زبان همان اسلام ناب محمدی برگرفته از قرآن است.
وجودش با ارزش و مورد احترام است. علی شیرازی

ماه گذشته سالگرد کشته شدن و درگذشت ناگهانیِ ابرمردی بود بنام آقای منوچهر فرهنگی که هستی و جان خود را در روزگار تبعید به راه آزادی ایران و بالا بُردن فهم و آگـاهی های فرهنگی مردم پیشکش کرد. نام و یادش را تا جهان باقی است ایرانیان باید گرامی بدارند. افرادی مانند او را به تعداد انگشتان یک دست نداشته و نداریم که تمام دارایی و ثروت سالها زحمات خود را در راه بالا بردن آگاهی‌های مردم به کار می‌برند. او یاور بزرگی برای منتشر شدن کتابهای آقایان شفا، مسعود انصاری، مسعود جمالی، هوشنگ معین زاده و بسیاری دیگر مانند آنها بود. افراد نادری مانند منوچهر فرهنگی در هنگام زنده بودنِ خود اجازه نمی دهند نامشان به‌زبانها آید، آنها چراغهای فروزانی هستند که بدور از خودنمایی عـاشق راستین زادگاهشان ایرانند. یاد و نامشان جاودان باد.



با درود و تقدیم شادباش های نوروزی به سردبیر ماهنامه وزین بیداری

ممنونم از اینکه موجباتی را فراهم کرده‌اید که ایرانیان میهن دوست داخل و خارج کشور، با چهره های سرشناس ارزشمند جامعه و افکار روشنگرشان آشنا شوند. یکی از برجسته‌ترین این عزیزان، دوست دانشمندم جناب دکتر علی مهرآسا هستند. من در پائیز سال ۱۹۹۴ به‌اتفاق زنده یاد همسرم ثریا پارسا، در پی دیداری که با زنده یاد دکتر احمد مدنی داشتیم با زوج فرهیخته، سرکار خانم بهجت و آقای دکتر مهرآسا آشنا شدیم که از همان زمان شیفته عقاید و افکار روشنگرانه ایشان شدیم. برای شخص من جای نهایت افتخار و مباهات بوده و هست که توانسته‌ام تابحال از محضر چنین بزرگانی کسب فیض کنم. همیشه آرزویم این بوده و هست که ایکاش اکثریت مردم کشورم با ایشان و افکارشان بیش ازاین ها و از نزدیک آشنایی میداشتند، چراکه معتقدم انتشار روشنگری های ایشان در سطح بزرگتر جامعه می‌تواند سریعتر کشور را از گرفتاریهای عظیمی که گریبانگیرش است. یعنی استبداد نعلین و خرافات همراه دین نجاتش دهد. مطمئناً این آرزوی من با حضور و وجود پدیده کامپیوتر و اینترنت و انتشار مطالب آگاهی دهنده جمع کثیری از دانشمندان ایرانی داخل و خارج کشور بزودی زود جامعه‌ی عمل به‌خود خواهد پوشید.
برایشان طول عمر به‌همراه سلامتی و تندرستی و خستگی ناپذیری و به قلم ایشان قدرت هرچه بیشتر آرزومندم
سیامک یزدی زاده ـ آمریکا

ملانصرالدین راگفتند آخوند فتوای جهاد داده چرا به‌جهاد نمی‌روی. پاسخ داد، آن پدرسوخته می‌خواهد من کُشته شوم، زن و زمینم را صاحب شود. اگر راست می‌گوید چرا خودش نرفته!

آنکس که نداند و نداند، که نداند، او مسلمانی است که قرآن را به‌عربی خوانده است.

پایانِ اعترافات دکتر محمد ملکی انقلابی مشهور

«از نسل پس‌از انقلاب با شرمندگی پوزش می‌خواهم و طلب بخشایش می‌کنم»

هموطنان، جوانان، دانشجویان عزیز

یادمان نرود، تروریست ها و بنیادگرایان با تایید و رهبری پدر خوانده بزرگ بنیادگرایی یعنی آقای خمینی چگونه گام به‌گام انقلاب را قبضه کردند و به جان مردم و به‌اصطلاح روشنفکران ساده دل و فریب خورده چون من و هزاران انسان دلسوز چون احمدزاده افتادند و آن بلاهای وحشتناک و باورناکردنی را بر سرمان آوردند و حال پس ازگذشت ۳۶ سال از حکومت جهل و جور و جنایت خوب می‌فهمیم چرا آن روزکه هنوز نظام تغییر نکرده بود، آقای خامنه‌ای در جواب پرسش احمدزاده آنچنان پاسخ گفت و عکس‌العمل نشان داد.

هرگز فریب این گفته‌ی هدفدار را نخورید که شکنجه و کُشتار در نظام ولایی پس از۳۰ خرداد سال ۶۰ آغاز شد.

جنایات برنامه‌ریزی شده از سال ۵۸ آغاز شد. بسیاری از شکنجه دیده های سال ۵۸ تنها به جرم کارهای انقلابی پیش از تغییر نظام مانند چاپ کتابها و نشریات انقلابی از جمله کتابهای شریعتی، مجاهدین و طالقانی و به‌خاطر همکاری نکردن با حاکمیّت بنیادگرا، درگوشه و کنار کشور وجود دارند که پس از گذشت ده‌ها سال از آن شکنجه‌ها با بدنی علیل و خُرد و له زجر می‌کشند و با بُردباری و تحمل ظاهراً زندگی می‌کنند. این گروه بنیادگرای بی رحم و جنایت کار مگر فقط و فقط به جرم دگراندیشی ده ها دختر و پسر را نکشتند و چشم درنیاوردند و شکنجه نکردند. من اگر فرصتی دست دهد و عمری باشد از حوادث دهه‌ی شصت و به‌ویژه جنایت ضد بشری کُشتار سال ۶۷ سخن‌ها با جوانان و دانشجویان خواهم گفت. مگر همین تروریست ها و بنیادگراها پس از انقلاب سر از حزب جمهوری درنیاوردند و مقامات کلیدی را در دست نگرفتند؟ لاجوردی و عسگراولادی درکسوت اعضاء شورای مرکزی حزب یکی با سمت دادستانی به جان مردم افتاد و دیگری درکسوت وزارت اقتصاد مملکت را قبضه کردند.

بگذارید بگویم کُشتار و شکنجه و زندان بلافاصله پس‌از تغییر نظام و قدرت گرفتن روحانیون آغاز شد. از یاد نبریم وقتی تعدادی از سران حکومت شاه بدون برخورداری از یک دادگاه عادلانه در پشت بام مدرسه‌ی رفاه بی رحمانه به‌دستور آقای خمینی و اطرافیانش اعدام می‌شدند ما که ظاهراً برای تغییر نظام استبدادی سلطنتی به یک نظام عادلانه تلاش می‌کردیم، وقتی آن اعدامهای خلاف همه اصول حقوقی و اخلاقی و انسانی و اسلامی را می دیدیم نه تنها سخنی به‌اعتراض نمی‌گفتیم بلکه خوشحال بودیم و تشویق می‌کردیم تا روزی که این جنایت‌ها دامان خودمان راگرفت. باید از نسل پس از برپایی نظام ولایی با شرمندگی پوزش بخواهیم و طلب بخشایش کنیم. باید به‌جای توجیه، با اعمال و رفتار ظلم ستیزانه تا حدی جبران خلاف ها و خطاهای خود را کرده و خالصانه و با تمام وجود در مبارزه با ظلم و بی دادِ حاکمان به‌ویژه ولایت مطلقه فقیه که عامل تمامی بدبختی ها و فساد و جنایات حاکم بر ملت مظلوم ماست گام برداریم. پایان

«مچ گیری علمی»

در فیس بوک که میدان تبادل آگاهی هاست میان ده پانزده نفر بحثی درگرفته که خدا در قرآن اشتباهات عدیده دارد، از جمله مسطح بودن زمین که همه از آن آگاهند. اینبار هم‌میهنی موضوع محلِ ساخته شدن «منی» در بدن انسان را مطرح کرده بود خانم هیداجو نوشته: از دیدگاه علم آناتومی، بیضه ها محل تولیداسپرم یا همان نطفه مردانه می‌باشند و مایع «منی» توسط پروستات و کیسه های «منوی» تولید می‌شود. دوتا لوله منی اسپرم را از بیضه ها گرفته به مایع «منی» اضافه می‌کند. در حالی که در قرآن سوره طارق آیه های ۵ تا ۷ کاملاً چیز دیگری می‌گوید. «پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است، از آبی جهیده آفریده شده است که از میانه پشت و سینه ها بیرون آید» و یا در سوره اعراف آیه ۱۷۲ نیز سخن از تولید منی در پشت انسان است. این اشتباه را احتمالاً از تورات گرفته‌اند، تورات هم از باور قدیمی ها گرفته که باور داشتند «منی» از مغز سرچشمه گرفته وارد نخاع که در بین ستون فقرات و سینه قرار دارد شده به بیضه و مجاری ادرار می‌رود. دکتراشکان ایرانی در آن بحث که مسلمانان افغانی از نوشته قرآن دفاع می‌کردند موضوع را کاملاً بطور علمی و با تصویر و نامهای پزشکی آن نشان داده بود که قرآن و خدا در این مورد هم کاملاً اشتباه کرده‌اند و خبر از درون بدن انسان نداشته‌اند و یکی دیگر از علامت هایی است که قرآن به‌دست یک انسانِ عهد عتیق و ناآگاه نوشته شده و هیچ دست فرازمینی و آسمانی در این کتابها دیده نمی شود، و خدا ساخته ذهن همین افراد ناآگاه بوده است.

گرد آورنده و برگردان از محمد خوارزمی
از سایت ای تیست در CNN

سخنان یک مسیحی زاده‌ی نجات یافته

۹ میلیون سرخ پوست آمریکا را از بین بردید تا آمریکا را مسیحی کنید. بنابراین هنگامی که می‌گویید بیایید مسیحیت را احیاء کنیم آیا منظورتان این است که همان بلا را که سر سرخ پوست ها آوردید می‌خواهید سر ما بیاورید که موافق باور شما نیستیم؟
لطفاً در حق من دعا نکنید، خدای شما مرا خداناشناس آفریده است، دستکم به کار او نسبت به‌خلق منِ خداناشناس احترام بگذارید و ایمان بیاورید.
خداوند شما را خیلی دوست دارد، آنقدر زیاد که جهنم را ساخت که اگر شما بهر دلیلی او را دوست نداشته باشید درون آتش کباب تان کند.
چه اجباری است ستایش کنیم خدایی را که با هوس و میلِ خود ما را به‌دنیا آورده است.
یک انسانِ بدونِ خدا یک انسان است، اما خدای بدون انسان هیچ است.
مفهوم وجودی در کتاب مقدس گناه است، مشکلی که خود مسیحیت آن را پدید آورده است. آیا شما از کسی که با چاقو زخمی‌تان کرده است تا باند پانسمان به‌شما بفروشد سپاسگزاری می‌کنید؟
قانون اساسی آمریکا شامل ۴۰۵۴۳ واژه است، هیچکدامشان در باره مسیح، کتاب مقدس یا مسیحیت نمی باشد. در نخستین قانون اساسی ایالات متحده آمریکا فقط یک اشاره منفی در باره مذهب در ماده ششم آن آمده است که می‌گوید، در هنگام استخدام افراد هیچگونه آزمون مذهبی نباید از آنها بعمل آید.
در 8_21:7 اکسودوسِ انجیل آمده است اگر مردی دخترش را به‌بردگی بفروشد، نباید این برده دختر آنطور که بردگان مذکر آزاد می‌شوند آزاد شود. اگر به‌کسی به‌قصد ازدواج فروخته شود ولی آن شخص از دختر خوشش نیاید، باید دختر به‌پدرش باز فروخته شود! اربابِ او نمی‌تواند او را به غریبه‌ی دیگر بفروشد.
یکی از بزرگان ما می‌گوید «گفته می شود مذهب هرقدر هم که نقص داشته باشد، دستکم دارای اخلاقیات پسندیده است» اما از هر طرف که نگاه می‌کنیم شواهد عکس قضیه را نشان می‌دهد و می‌بینیم ایمان سبب می شود تا انسان بدسرشت، خودپسندتر، سنگدل تر و شاید بالاتر از همه احمق‌تر شود.
هیچ انسانی فرزند نامطیع خود را می‌سوزاند که خدای مهربان می‌خواهد فرزندان سرکش خود را جزغاله کند؟

پرویز مینویی

فرار از دو جهنم

در نوجوانی ما یکی از وسایل سرگرمی وگذراندنِ وقت خواندن کتابهای قصه بود، کتابهایی که آن ها را کرایه می‌کردیم و پس‌از خواندن به کرایه دهنده پس می دادیم. از کتابهای مشهور آن زمان امیرارسلان نامدار، حمزه نامه، ملک جمشید، ملک محمود، ملک هوشنگ و امثال این ها بود که برخی را با اوراق کمی که داشتند یک شبه می شد خواند و تمام کرد.
در یکی از این کتابها آمده بود که شاهزاده‌ای با چند تن از همراهان نزدیک خود از کل سپاه در حال حرکت دور می‌افتند و جا می‌مانند، آنها چند شبانه روز در جنگل گُم شده این سو و آنسو می‌روند که خود را از هلاکت نجات بدهند. از قضای روزگار در نقطه‌ای از جنگل بیرون می آیند که مرز کشور همسایه آنها بوده، کشوری که همه افراد آن را زن ها تشکیل می‌دادند، سربازانِ آن کشور همسایه، کشوری که در آن مرد وجود نداشته این گروه گُم شده در جنگل را که همه مرد بودند دستگیر کرده به‌پایتخت می‌برند و هنگامی که متوجه می‌شوند آنها شاهزاده و سردارانی از کشور همسایه هستند با آنها خوشرفتاری کرده و در اختیار آنها زنان زیبای بسیاری به خدمت و خوشگذرانی می‌گذارند و آنها آزاد می شوند با هر زن و دختر زیبایی که در آن کشور بوده معاشرت و عشقبازی کنند، کارشان می‌شود خوردن و سکس. در آغاز برایشان جالب و هیجان‌انگیز مینمود ولی پس‌از مدتی چنان از اینگونه زندگی بیزار می‌شوند که آرزوی فرار از این جهنم آزار دهنده می‌کنند. حال شما مسلمانِ شیعه ۱۲ امامی که بقول خودتان پیرو مذهب برحق جهان می‌باشید بعداز مرگ آرزوی رفتن به کدام جهنم را دارید؟ جهنمی که نامش بهشت است و بزودی به جهنمی برایتان تبدیل خواهد شد یا به جهنمی که براستی جهنم است.
در اولی شکنجه روحی می شوید و در دومی شکنجه جسمی، در شکنجه جسمی بدن خشک شده و دیگر احساس درد نمی کند و به‌سوختن عادت می‌کند اما در شکنجه روحی که پایانی ندارد کار انسان به درد و دیوانگی می‌کشد. در جهنم سوزنده شاید بستگان و دوستانی و هنرمندانی را ببینید و لحظاتی با آنها باشید اما در بهشتِ اعمال جنسی حتا با دیدن اقوام خود از شرمندگی باید خود را پنهان کنید.
براستی شما کدام از آن دو جهنم را انتخاب می‌کنید که در ازای رفتن به آنجا زندگی روی زمین و بهشت خود را جهنم می‌کنید.
من‌که به‌دنبال نقشه‌ای هستم تاازهردوجهنم فرارکنم وازاین افکار خرافی و مالیخولیایی بیرون بیایم و از زندگی خود لذت‌ببرم.

حسین رحیمی ـ تهران

بیداری برای من نفرستید اگر...

اگر محمد رضا شاه در تمام طول پادشاهی‌اش یک کار درست انجام داده باشد همان تغییر تقویم بود که به‌درخواست زنده نام شجاع‌الدین شفا صورت گرفت. اگر مردم نیز این تاریخ را می‌پذیرفتند و از آن نگهداری می‌کردند، این بهترین کاری بود که ایرانیان پس از حمله اعراب در ایران انجام داده بودند. ما مردم نمی‌دانیم یکی از دلایل اصلی فقر و عقب ماندگی همین تاریخ عربی است، همین پندارهای عربی است. بالاخره یک روز ایران باید از زیر بار این ننگ تاریخی بیرون بیاید و خود را آزاد کند. تاریخ ۱۳۹۵ تاریخ شکست ایران بدست اعراب است. نه تاریخ وا قعی ایران. مگر می شود تاریخ تولد کسی را با تولد کس دیگری جابجا کرد؟

شنیده یا در جایی خوانده‌ام که تقویم های چاپ خارج به همین درد مبتلا است و اتفاقاً بدست یکی از هم میهنان که جزو اقلیت مذهبی است منتشر می‌شود. چطور است این هم میهنان.... تاریخ ملیت خودشان را به چند هزار سال پیش می‌کشانند اما به‌ایران که می‌رسند با عرب ها و آخوندها همدل و همزبان می‌شوند؟ برفرض هم حکومت عرب زادگان فعلی ایران کشور را به زور با تاریخ اعراب بگردانند پس حقیقت تاریخ چه می‌شود که شما هم نادیده می‌گیرید. پذیرفتن و انتشار تاریخ ۱۳۹۵ یک توهین بزرگ به یک کشور چند هزار ساله است. لطفاً از طرف ما از آقای ناشر محترم تقویم های ایرانی بپرسید تاریخ تأسیس دانشگاه جندی شاپور درکجای این تاریخ ۱۳۹۵ قرار دارد؟ تاریخ ساخت قصرهای تخت جمشید چه ؟ در چه سالی از این تاریخ کوتاه کتیبه های داریوش نوشته شده است؟ آیا در تقویم شان نامی از رضا شاه، دکتر مصدق، احمد کسروی، نادر جهانبانی، مدرس و... و هزاران انسانهایی که به‌ایران خدمت کرده‌اند دیده می‌شود یا بجای آنها نام دشمنان ایران را آوره‌اند؟

بیداری ـ دوست گرامی هرچه سر ما می آورند از بی توجهی و بی‌تفاوتی مردم ما است که کاری به‌این مسایل ندارند. مردم راه خود می روند ناشران هم کار خود می‌کنند، جمهوری اسلامی هم خوشنود از این ماجراهاست. از ناشران که کاسب هستند گله نکنید از مردم گله کنید که دوغ و دوشاب برایشان یکی است.

> اگر تمام آته ئیستها از آمریکا بیرون روند. آمریکا ۹۳ درسد از دانشمندان خود وکمتر از یک در سد از زندانیان خود را از دست می‌دهد. اشکان جهانی

ارجحیتِ کار همه‌ی **سیاستمداران** ایران

۱ـ تلاش برای کنترل جمعیت ایران
۲ـ تلاش برای بالا بُردن آگاهی های سیاسی عوام و خواصِ ناآگاه.
۳ـ تلاش برای ریشه کن کردن اندیشه هایی دایی جان ناپلئونی مردم

ارجحیت کار همه‌ی **اقتصاد دانان** ایران

۱ـ تلاش برای کنترل جمعیت ایران
۲ـ تلاش برای فراگیری دانش اقتصادی و دانش زندگی
۳ـ تلاش برای آموزش حفظ منابع ملی مانند زمین و آب

ارجحیت کار همه‌ی **روشنفکران** ایران

۱ـ تلاش برای کنترل جمعیت ایران
۲ـ تلاش برای روشنگری و از بین بُردن خرافات و دین
۳ـ تلاش برای تربیت معلمانِ آگاه از مسایلِ خرافی دین و عرفان

ارجحیت کار همه‌ی **فرهنگیان** ایران

۱ـ تلاش برای کنترل جمعیت ایران
۲ـ تلاش برای شناخت هویت انسان ایرانی
۳ـ پاکسازی ذهن جوانان از ایدئولوژی های سیاسی و مذهبی و جایگزین کردن آنها با انسان‌دوستی و نیک کرداری و نیک پنداری

> اگر در اسلام معجزه‌ای باشد، همانا پذیرش اسلام توسط زنان است. هنگامی که به‌او می‌گویند ناقص‌العقل، نصف مرد و ده ها توهین دیگر هنوز دو دستی اسلام را چسبیده، اگر این معجزه نیست پس چیست؟

> شاد باشی داریم برای نویسندگان نشریه‌ی تازه‌وارد «رهایی» به‌مدیریت آقای علیرضا سپاسی که در راه خرافه زدایی گام برخواهد داشت. برای دریافت نشریه با آقای سپاسی تلفن: ۲۲۹۰ـ۲۳۱ (۹۴۹) تماس بگیرید.

> در چه دینی است که مرد پیش از ازدواج آزاد است با سدها زن عمل جنسی انجام دهد و امّا در شب زفاف از همسرش پرده بکارت می‌طلبد؟



نقدی بر مثنوی هفتاد من کاغذ ملای روم!!

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد...

دکتر محمد علی مهرآسا

من با مبحث فلسفه دینی و مقوله‌ای به‌نام فلسفهٔ ماوراءالطبیعه مخالفم، و بدون ذره‌ای تردید معتقدم که چیزی به‌نام فلسفه‌ی دین و مردمانی به‌نام فیلسوف دینی وجود ندارند و تمام کسانی که می‌خواهند برای دین فلسفه ببافند، خیالبافان گمراهند. همچنان که روشنفکر دینی هم وجود ندارد و جمع اضداد است. زیرا پایه دین بر پندار است و اعتقادی سفت و محکم به مبدئی موهوم و ناپیدا است و نه برتحقیق و یقین. دین دنیای تعبد است بدون چون و چرا!

دین بنیاد علمی ندارد و در مجموع مشتی اوهام و ایهام و ابهام است که منبعش تصورات غلط و پندارگرائی جمعی شیاد است. آدمی نمی‌تواند هم خردگرا باشد و هم خرافاتی. اعتقاد به‌موهومات و دنیای پس‌از مرگ و خرافات بی‌پایه، با دانشوری و دانشمندی و اندیشمندی در تضاد است. کسی که به معاد جسمانی (یا روحانی) انسان و وجود بهشت و جهنم معتقد است، ده میلیون بیت شعر هم گفته باشد، در زمره‌ی ارباب معرفت و فیلسوف طبقه بندی نمی شود. کسی که به‌جای اندیشه، به‌تخیل رو می‌آورد به‌جای دانشها و واقعیّات، موهومات را مبنای اندیشه قرار می‌دهد، نه فیلسوف می‌تواند باشد و نه روشنفکر.

جلال‌الدین محمد بلخی معروف به‌ملای روم، از جمله کسانی است که به کرّات در شعرهایش از معاد و آتش جهنم و خرافات؛ فرق میان مسلمان و کافر؛ و معجزات سماوی و حتا فتوا به‌کُشتن غیر مسلمان سخن گفته است؛ که کاملاً با عقلانیّت که پیشه‌ی فیلسوف و ریشه‌ی فلسفه است، مخالف و متضاد است. در ضمن، این سخن نیز نادرست است که آن زمان را نمی‌توان با عصر جدید مقایسه کرد. زیرا قرنها پیش از مولانا، بوعلی سینا و عمرخیام و زکریای رازی و بسیار کسان دیگر.... ذهنی روشن داشته و بسیاری از حقایق را برملا کرده‌اند.

فیلسوف در پی کشف رازهای گیتی و یافتن حقایق است. چنین کاوشگرانی که در دامنه‌ی سرسبز و پُرطراوت کوهستانهای معرفت، با تیشه‌ی خرد و کلنگ اندیشه، به کاویدن و جستجوی زمین و زمینه‌های دانشها مشغول‌اند تا از دل خاک این کوهسار ذره ذره گوهر حقایق را بیرون آورده و در معرض دید آدمیان قرار دهند، با غرق شدگان در صحیفه های کتابهای تورات و انجیل و قرآن کاملاً متفاوتند. بنابراین، باورمندان به مقولات لاهوت و موهومات مابعدالطبیعه و خرافات شریعت، با هر میزان بارکتابی که بردوش داشته باشند، در این طبقه‌بندی جائی ندارند و جای نمی‌گیرند. من با مطالعه در دیوان مولانا، نه تنها چنین خصائل و فضائلی را مطلقاً در او نمی‌بینم، بلکه در اکثر موارد او را فردی خرافی و شقی‌القلب و کافر ستیز (دشمن غیر مسلمان) می‌شناسم. او با تمام تلاشی که در راه معرفت شناسی به کار بُرده و با تمام «های و هوئی» که خواسته در راه عرفان سر دهد، پشمینه پوشی متصوف بیش نیست. این موضوع را در اشارات او به‌مسائل فقهی و در اتفاقات و خوارقی که به‌سرانِ و نامداران اسلام و دیگر دینهای سامی نسبت می‌دهد به روشنی می‌توان دید. به عنوان مثال دوازده صفحه‌ی آخر دفتر اول مثنوی را اختصاص داده است به‌داستانی خنک و کاملاً دروغ در توصیف یکی از کارهایی که به‌علی‌ابن ابوطالب نسبت داده شده است. در مورد اینکه علی در جنگ و به‌هنگام تفوق بردشمن، چون دشمن برصورتش تف انداخت از کُشتنش منصرف شد... و آن دروغهای مولانائی... آنهم با نظمی سست. این است که من حق را به زنده یاد عبدالرحمان فرامرزی می‌دهم که اصلاً مثنوی را به‌عنوان شعر قبول نداشت... در آینده به‌این بخش خواهیم رسید. زنده یاد سعیدی سیرجانی نیز در مورد دیوان مثنوی هنگام بحث از مطالعه و اشتیاق به‌آن می‌گوید: «در سالهایی که کلاس ۵ و ۶ دبستان بودم وقتی این کتاب قطور جلد قرمز را باز می‌کردم می‌دیدم که خودم خیلی بهتر از این می توانم بگویم و.»

این در حالی است که در تاریخ طبری می‌خوانیم:

«علی در جنگی، به رئیس سپاه دشمن گفت نخست ما دونفر تنها با هم نبرد کنیم و هرکدام کُشته شدیم لشکرش برگردد و جنگ پایان یابد. رئیس قبول می‌کند و با علی رو در رو می‌شود. در این موقع علی به طرف مقابلش که تنها است و ده ها متر از لشکرش دور است، می‌گوید قرار شد ما تنها با هم مبارزه کنیم اینها کیستند که با خود آورده‌ای. آن سردار به‌خیالش علی

حقیقت می‌گوید سرش را برمی‌گرداند تا کسان را ببیند و حرف علی را دریابد. علی از همین غفلت سوءاستفاده کرده با شمشیر پاهای طرف را قطع می‌کند و سردار زمین می‌افتد و علی او را به سادگی می کُشد» آری این مکر و کید مولای متقیان و یکی از معصومان شیعه بوده است که طبری به‌خوبی شرح داده است.
ممکن است بگویید داستانهای مولانا جنبه‌ی سمبلیک دارد؛ که سخنی است درست. اما زمانی حق است کـه قـهرمان داسـتان ناشناس باشد و جنبه‌ی غلوآمیز در خوارق و معجزات نداشته‌ی سران و سردمداران دینها را نداشته باشد. همچنین داستان برای سنگ و چوب تراشیدن و از آن برای انسان نتیجه گرفتن و عقل آدمی را به‌آن هشدار دادن، امروز ناپسند و نامعمول می‌نماید.
شما در تمام داستانهای گلستان و بوستان سعدی خـیلی انـدک موضوع محیرالعقول و دور از ذهن می‌بینید. بـه تـقریب تـمام داستانهای سعدی همه حسب و حال مردمان است؛ و ضمن بیان جامعه شناسی زمان و مکان، امکان وقوع نیز داشته است؛ و تمام پرسوناژهایش را آدمی می‌سازد. چنین است که سعدی افـصح المتکلمین لقب می‌گیرد. اما اینکه در جنگلی حیوانات تصمیم بگیرند که برای شیر جنگل هر روز با قرعه غذایی تهیه کنند تـا به‌آنها حمله نکند و آنگـاه نـوبت بـه‌خرگوش مـی‌رسد و او بـه حیوانات وعده می‌دهد که من شما را از دست این شیر خلاص می‌کنم. خرگوش با خدغه و نیرنگ شیر را بر سر چاهی ببرد و شیر را فریب دهد تا خود را درون چاه اندازد که خـوانـده‌ایـد، مفهومی به غایت کودکانه دارد و سراینده هر نتیجه‌ای از آن گرفته باشد در بی مایه و مهمل بودن داستان تأثیری ندارد.
من نمی دانم کِی و چه کسی جلال‌الدین بـلخی شـاعر آخـوند صفت را فیلسوف توصیف کرده و به‌نظریه های او عنوان فلسفه داده است. زیرا ملای روم علاوه برآنکه فیلسوف نیست و نبوده است، با فلسفه و استدلال‌های فلسفی نیز به‌کلی مخالف است و همه چیز جهان را در مشیت الهی می‌داند. این مفهوم را شما با خواندن اشعار و نظمهای او به‌خوبی و آسانی می‌توانید دریابید.
بیداری - در مقوله‌ی مولانا
دو نامه رسیده است که در شماره آینده چاپ می‌شود.

از درد محمد و قرآن رها نشده به‌دام مولانا و مثنوی نیفتید

از غربی‌ها بیاموزیم که هر زمان پیرو این و آن نمی‌شوند، اگر افلاطون و انیشتن هم داشته باشند.

دکتر دانا شیرازی

اندیشمندان ایران و قرآن

در قرآن، تهدید به‌عذاب و سوختن دائـمی نـاباوران بـه‌اسـلام به‌فراوانی دیده می‌شود و حتیٰ کُشته شدن را تشویق می‌نماید در سـوره لقـمان آیـه ۷ و ۲۴ و سـوره کـهف آیـه ۱۰۶ بـه‌روشنی می‌گوید:
«شما سود و زیان خود را نمی دانید ـ این نعمت ها برای فریب شما خلق کرده‌ایم ـ تجارت سودآور شما در این است که در راه خدا کُشته شوید.»
خدای قرآن کارش فریب دادن بندگان است که اگر در این دنیا از نعمت های خـدا سـود بـبرند، در آن جـهان در آتش خـواهـند سوخت؟!!! خود رهبران دین اسلام بر این حقیقت واقـفند کـه اسلام برپایه «خوف و رجا» یعنی «ترس و پاداش» پایه‌گـذاری شده است. اگربنده و برده محمد باشید بهشت و حوری در انتظار شماست و سرپیچی از این دستورها رفتن در آتش در پی دارد.
مولوی در برابر دستورات قرآن می‌گوید:

کوی خرابات عشق گرتو بدانی کجاست
کعبه فرامش کنی قبله توگوئی هباست
اهل خـرابـات را راست بـود کـارشان
زود به‌منزل رسد هرکه رود راه راست

حافظ رند اشاره به آیه‌های ضد و نقیض قرآن می‌کند و می‌گوید:

بنده‌ی پیر خراباتم که لطفش دائـم است
ورنه لطف‌شیخ وزاهدگاه هست وگاه نیست

خدایی که در قرآن است گاهی رحمان و رحـیم است، و زمـانی جبار و مکار و خشمگین مـی‌شود. زمـانی بـه‌بندگانش نـعمت می‌دهد (آنهم برای فریب دادن آنـها) و زمـانی دیـگـر نـاگـهان خشمگین شده و نسل کُشی می‌کند (طوفان نوح و قوم لوط) برای ارعاب مردم یکباره سیل می‌فرستد که بزرگ و کوچک و کودک و پیر و حتیٰ تمام حیوانات دنیا را بکلی نـابود کـند و پس‌از ایـن کُشتار دسته‌جمعی به‌سایرین می‌گوید:
«ندیدید سرنوشت قوم لوط را که چگونه همه را نـابود کـردیم» (آفرین براین رحمان و رحیم».
سعدی هم که شاعری مـؤمن و متعبّد است، در بـاره مـوسیقی (سماع) که اسلام آنرا حرام کرده است، چنین می‌گوید:

نگویم سماع ای برادر که چیستمگر مستمع را بدانـم کـه کـیست
جهان پُرسماع است ومستی وشورولیکن چه بـیند در آئینه کـور؟
نبینی شـتر بـر سـماع عـرب‌که چونش برقص اندر آرد طرب
شترا چو شور وطرب در سراستاگر آدمی را نباشد، «خـر» است

حافظ با تمام بی‌باکی نمی‌توانست که با نام پیامبر و خدای قرآن ستیزکند و خدا و پیامبرش را زاهد و شیخ می‌نامد و با روشـنی می‌گوید:

مانده در رویه‌ی ۱۱

نامه ها و پیام های رسیده

* ایتالیایی ها استادیوم ورزشی (کولوسیوم) خود را که محل کُشتار انسانهای زیادی بنام گلادیاتور به‌دست حیوان های وحشی است بادل و جان حفظ کرده‌اند و ما تخت جمشیدمان را که برای ساختنش یک نفر کُشته نشده وبادادن مزد به کارگر آن را ساخته‌ایم با بُلدُوزر ویران می‌کنیم. بهکام بختیاری

* ۲۲ بهمن آغاز دورانی بود که ترکیه آباد شد، لبنان ساخته شد، امارات عربی نوسازی شدند سوریه به حساب آمد و آدم شد، دریای خزر از دست ایران درآمد، سه‌جزیره مان را عربها ادعای حاکمیت کردند، آمریکای جنوبی پولدار شد، فلسطین پولدار شد و آبروی ایرانِ چند هزار ساله از دست رفت و مردم به‌سختی گرفتار آمدند. کوروش بزرگی

* درجایی نوشته بود «هیچ چیز مقدس نیست جز انسانیت شرف و وجدان» این گفته کاملاً غلط است، چون اصلاً چیزی مقدس نیست، حتا انسانیت و شرف و وجدان. تقدس گرایی در هر شکل‌اش سرمنشاء دیکتاتوری و استبداد است، هر چیزی که مقدس نامیده شود یعنی شما حق ندارید به راحتی در باره آن انتقاد کنید یک کتاب، یک دین، یک انسان، یک ساختمان و هرچه، آنقدر مقدس نیست که نتوانیم آن را به نقد بکشیم، این ها سخن منِ تنها نیست فلاسفه بزرگی مانند نیچه و فوکو به همین باور هستند الف پاک زمان

* با دوستان رفته بودیم به‌یک روستای کوچک باستانیِ سرسبز بنام «قلاتویه» نزدیک شیراز که به‌لحاظ سبک خاص معماری منازل و خیابانها و کوچه ها به «ونیز» ایران شهرت یافته است، اهالی روستا می‌گفتند طراح این شهر شهبانو بوده است نکته جالب توجه در این روستا با وجود اینکه حتا یک مسیحی زندگی نمی‌کند کلیسای زیبایی با قدمت ۲۰۰ ساله دارد و از عجایب اینکه در این روستا از مسجد و امامزاده خبری نیست، باغهای بسیار زیبا و نشاط انگیزی روستارا در خود گرفته. همه دوستان گروه رز سفید که همه از علاقمندان «بیداری» هستند در آنجا بودند، راجع به «بیداری» و «انجمن بیداری» تلگرام بیداری مفصلاً گفتگو کردیم، شبها اغلب به بیداری خوانی می‌گذشت و مقرر شد هرکدام از دوستان در زمینه گسترش دادن نوشته های بیداری بین جوانان کوشا باشند.... همه دچار افسوس و دریغ بودند که....چه کردند با ما، پدران ما در سال ۱۳۵۷! یکی از خانم های همراه که درگذشته در حال حفظ قرآن بود و همیشه بقچه نماز همراه داشت با خواندن چند شماره بیداری می گفت راحت شدم، اکنون احساس آرامش دارم که هیچگاه نداشته‌ام ...
به امید دیدار آریلا

ارزشهای دین

* در قرن سیزدهم، طاعون در آلمان هزاران نفر را کُشت، کلیسا آن را نشانه‌ی گناهان یهودیان دانست!
در قرن شانزدهم به‌دستور پاپ (برای مدتی) جراحی تن بیماران ممنوع شد، چون پاپ می‌گفت در روز رستاخیز قطعات جراحی شده بدن نمی‌توانند یکدیگر را پیدا کنند! هزاران نفر در آن مدت از جراحی های ضروری خودداری کردند و مُردند!
در قرن هفدهم در فلورانسِ ایتالیا ادعا شد، لمس استخوان های یک قِدیس بیماران را شفا می‌دهد، یک زیست شناس بطور تصادفی کشف کرد که آن استخوان، استخوان دست یک بز است! اما مردم اصرار داشتند که هنوز شفا می دهد.
فرستنده شهرام شفیعی

اندیشمندان ایران و قرآن

مانده از رویه‌ی ۱۰

من که امروزم بهشت‌نقد حاصل می‌شود
وعده‌ی فردای «زاهد» را چرا باور کنم

و با این چکامه شیرین وعده فردا را منکر می‌شود و یا در جای دیگر می‌گوید:

قصر فردوس به‌پاداش عمل می‌بخشند
ما که رندیم وگدا، دیر مغان ما را بس

«سعی و عمل» در زبان حافظ به‌معنی نماز و روزه است! و در جای دیگری می‌گوید:

دولت آنست که بی خون دل آید در دست
ورنه با«سعی وعمل» باغ جنان اینهمه نیست

در زمان شاه چون کسی نمی توانست از شاه، خُرده‌گیری نماید، مردم انتقاد خود را به‌سوی هویدا می‌کردند و در زمان آخوندها مردم به‌جای خمینی و خامنه‌ای، به خاتمی، احمدی نژاد و روحانی پرخاش می‌کنند.
ایرانیها این روش همیشگیِ خود را در باره «خدا» وپیامبرش نیز پیشه کرده بودند و تمام حملات خود را بسوی «فلک کج رفتار» و«سپهر دون صفت» می‌کنند و پیدا نیست که این «فلک» و سپهر گردون کیست؟ که می شود تمام ایرادات را از او گرفت، ولی خدایی که خود در قرآن می‌فرماید: «ندیدید سرنوشت قوم لوط را؟» از هر نوع پرسشی مصون می‌ماند.
حافظ در زمان فرمانروایِ آدمخواری چون امیر مبارزالدین و آخوندهای دور وبرش (مانند همین سالها که نویسندگان و اندیشمندان امنیت جانی ندارند) ناگزیر است تمام حرفهایش را در لفافه بزند و خدا و پیامبرش را شیخ و زاهد بنامد تا بتواند هرچه در دل دارد بنویسد و برای تأیید و تأکید می‌گوید:

من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست
توهم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی

May 2016 **AWAKENING** Issue # 87

بیـــداری

نشریه کانون خردمداری ایرانیان

هنگامی که آگهی درگذشتِ یک تیمسار خلبان ایرانی قدیمی را در آمریکا دیدم نوشته بود «**مراسم ختم و دفنِ تیمسار کاملاً اسلامی و در مسجد ابن سینا برگزار می‌شود**» متوجه شدم ایران هنوز در اشغال اعراب است. فرزندانی به‌چنین کاری دست میزنند که نه نماز خوان‌اند و نه روزه می‌گیرند، تحصیل کرده و مُدرن هستند اما بند ناف خرافات و اسلام را پدر مرحوم! در سرِ آنها باقی گذارده است. اگرچه این ها از سرِ ناآگاهی دست به‌این کار خرافی می‌زنند اما آن مسجد داری که نام مسجدش را ابن سینا می‌گذارد خیلی آگاهانه و از سر فریبکاری خواسته نام گرامی ابن سینا را بد نام کند.

مردم کشور ما با روشن شدن لامپی که توسط یک کافر نامسلمان اختراع شده برمحمد و آل محمد درود می‌فرستند. خجالت هم خوب چیزی است. پ: هخامنشی

برای اشتراک و برای سفارش بیداری‌های کتاب شده «خردنامه‌ی بیداری» با ما با تلفن و ایمیل زیر تماس بگیرید.
858-320-0013 bidari2@Hotmail.com

پرتره‌های دکتر مهرآسا را هنرمندگرامی کورش سلیمانی ظرف چند دقیقه کشید. سپاس از مهر او

Thinking points for Iranian yoth

The atrocities of the evil regime in Iran is so widespread and vicious that some countries did not even allow that inglorious bastard Rouhani, to visit them. The chancellor of Germany said, the country that hangs over 3 people a day, over 900/year is not welcome to Germany. Bravo Dear Merkel, you made our day. This dose not incloude the atrocities they commit every day in the street, pouring acid in the face of our beautiful ladies, beating innocent prisoners on a daily basis, raping women in jail, spread terrorism across the middle east by subsidizing Hezbollah, Hamas, murdrous regime of Assad, etc. David Yazdan

مرگ فرهنگی این است که سگ را نجس بدانی اما خودت را سگ اهل بیت بنامی خسرو بزرگ

مرگ فرهنگی یعنی روز پدر ایرانی، تولد یک عرب باشد، عربی که کوچکترین علاقه‌ای به‌ایران نداشت و خونریزبود.

آیا میدانید در برخی کشورهای عربی سالگرد جنگ قادسیه را جشن می‌گیرند و آن را روز فتح الفتوحات می‌نامند! حاجیان و ملاباجیان ایرانی هم که همواره در کشورهای عربی ولو هستند و حضور دارند حتماً در این جشن ها شرکت می‌کنند!!

BIDARI بیداری
P.O.BOX 22777
San Diego CA 92192
U.S.A

Prsrt Std
U.S. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit No. 2129